



خاطره های فرهنگی

در سال ۱۳۰۳ شمسی شاد روان فروزانفر دوست آن روز و همدرس و هم مباحثه من در درس مرحوم ادیب نیشابوری به تهران حرکت کرد من پیش از حرکت او در یکی از مدرسه های ابتدایی معلمی کلاس اول را برعهده گرفتم و علت آن یکی بدی وضع زندگی بود که ناگزیر بودم به کاری اشتغال ورزم و دیگر آنکه در آنروزگار در سراسر مشهد یک دبستان دولتی بود به نام مدرسه احمدی دولتی و در آن مدرسه بود که معلم کلاس اولش را اخراج کرده بودند و نیاز به معلمی داشتند. شادروان ادیب بجنوردی در آن هنگام کفیل اداره معارف بود به من گفت حیف است تو در کلاس اول درس بدهی . من گفتم : تدریس فرق نمی کند اگر لیاقت داشته باشم با محبت شما بعدها که محل بهتری پیدا شود ترقی خواهم کرد. یک هفته پس از اشتغال بکار فرهنگی مرحوم فروزانفر را دیدم در آن هنگام وی بدین نام و تخلص شهرت داشت: جلیل ضیاء بشرویه ای . جلیل آقا به من گفت :

پسر خاله خیلی کار ابلهانه ای کردی چرا رفتی در کلاس اول ابتدایی

معلم شدی بیاباهم برویم به تهران در مدرسه‌ی عالی درس بدیم چرا میدان
را به بیسوادها بگذاریم؟

من قریب به همان مضمونی که به ادیب بجنوردی گفته بودم به وی نیز
پاسخ گفتم اما او که جوانی دور اندیش و جهان بین بود به من گفت: به! به!
خیال میکنی آنهایی که پستهای بالا را گرفته‌اند خواهند گذاشت که گامی از
محل خودت فراتر نهی.

من با رنج و تلاش طاقت فرسا از آن کلاس به تدریس در کلاس ادبی و
عضویت تحقیق اوقاف و بازرسی فنی مدارس و سرانجام عضویت شورای عالی
معارف محل و ریاست دانش سرای دختران ارتقا یافتم اما همیشه سخن
فروزانفر در جلودیدگانم بود که باید باهر بیسواد و نالایقی که در کار خود جز
پشت هم اندازی و تملق تخصص دیگری نداشت مبارزه کنم تا مانع پیشرفت من
نشود من به شیوه‌ی خود شادروان فروزانفر آنها را از میدان بیرون میکردم
شیوه‌ی فروزانفر چنین بود:

هنگامیکه به وی میگفتند: فلانی از تو سبده‌گویی میکرد. میگفت:
پدرش را درمی‌آورم و من روزی پرسیدم چگونه پدرش را درمی‌آوری گفت:
یک شعر خوب میگویم. یک مقاله محققانه مینویسم خودم را کامل و جامع میکنم
تا او خواهی نخواهی شکست بخورد، راستی بهترین شیوه‌ی مبارزه و رقابت
دانشمندان همین است نه اینکه با حسادت و به شیوه‌ی نامنصفانه با اقدامهای پست
و ناجوان مردانه دست یازند و هم خود و هم طرف را از راه ترقی و رقابت صحیح
بازدارند. باری همینکه چند هفته از آموزش در کلاس اول گذشت دریافتم که آموزش
در این کلاس به درجات دشوار تر از کلاسهای بالا و حتی مدرسه
عالی است و معلم نیاز به دانستیهای فراوانی در دانشهای تعلیم و تربیت و
روانشناسی دارد و باید در راه تسهیل درس و گذراندن اوقات کودکان همیشه
در ابتکار شیوه‌های نو باشد قصه‌های دل انگیز بداند و در شیوه‌ی بیان آنها
به زبان کودکانه و جلب توجه کودکان مهارت بسزا داشته باشد، به بازیهای
مخصوص پرورش حواس آشنا باشد و در اجرای آنها در کلاس وسرگرم کردن

کودکان بسیار دل‌بسته باشد در آن زمان در ایران کتابها و مجله‌های تربیتی آنکشت شمار بود راه نو در تعلیم و تربیت از کاظم زاده ایرانشهر؛ از کنفرانس دکتر عیسی صدیق مجله‌ی اصول معارف یا تعلیمات و برخی از کتابهای دیگر .

ناگزیر از کتابها و مجله‌هایی که به زبان بیگانه منتشر می‌شد نیز استفاده می‌کردم و می‌کوشیدم نظریه‌های گوناگون را در محیط عقب مانده‌ی آن دوران مشهد آن چنان اجرا کنم که با وضع محیط زندگی کودکان و وضع اجتماعی آن روزگار سازگار باشد یکی از دشواریها ، آموختن این الفبای فارسی به کودکان با آن شیوه‌های متد اول بود . بجای روشن صوتی روش اسمی معمول بود و در تغییر دادن آن معلم با اعتراض اولیای کودکان و حتی متصدیان معارف روبرو می‌شد زیرا به جای ابتکار و نوخواهی جمود فکری در سراسر دستگاه‌های اداری آن روزگار فرمانروا بسود شکلهای پنجگانه و ششگانه حرفهای الفبا بجز حرفهای متصل وظ و ط که دوشکل داشت کودکان را گیج می‌کرد و آموزش آنها به کودکان مدت درازی وقت می‌گرفت به همین سبب در آن دوران دوره‌ی مدرسه‌ی ابتدایی هفتسال بود علاوه بر کلاس اول کلاس تهیه یا کلاس شروعی هم داشتند که در آنجا تنها الفبا و اشکال آن را با روش اسمی نه صوتی بر مغز خردسالان معصوم تحمیل می‌کردند. برای تغییر دادن این شکلهای گوناگون حرفها ، من با یکی از دوستان و همکاران عزیزم شادروان هدایه‌الله شهاب فردوسی که در مدرسه آرامنه مشهد هم تدریس می‌کرد و ناگزیر بود الفبای فارسی را با آن شیوه های غلط به کودکان ارمنی بیاموزد جلسه‌های ادبی داشتیم که تنها در آن جلسه‌ها درباره‌ی مسائل ادبی و تربیتی و به‌ویژه ابتکارهایی برای تسهیل الفبا می‌اندیشیدیم وی روش صوتی را که من بجای روش اسمی متداول کرده بودم بیدرنگ پذیرفت (این روش را مرحوم مؤدب الدوله ریشاردخان در مدارس تهران معمول کرده و شرحی هم در مجله اصول تعلیمات نوشته بود) اما مشکل عمده آموختن شکل‌های گوناگون حرفهای الفبا بود که در حدود ۱۱۴ شکل میشد

در مثل (ب) پنج شکل داشت تنها - اول - وسط - آخر - سرکج - و . . . سرانجام پس از چندین جلسه ما موفق شدیم شکلهای حرف‌ها را به ۴۶ شکل تقلیل دهیم بدین‌سان که ۷ حرف منفصل و ط ظ هر کدام يك شکل و بقیه دو شکل داشته باشند همین شیوه‌ای که اکنون به صورت غلط و نا جامعی به کودکان آموخته می‌شود. کتابهای وزارتی را بدور افکندیم و دفترچه‌هایی ترتیب دادیم که در آنها این شیوه نمودار بود و از آغاز با آموختن چند صدا و یکی دو حرف به کودک کلمه می‌آموختیم تا تشویق شود و با رغبت به درس توجه کند نه مانند شیوه‌ی پیشین که پس از یکسال آموختن حرف‌ها و شکلهای آنها و صداها، کلمه به کودک یاد میدادند و او را از درس و مدرسه با آن دیسپلین خشن چوب و فلک بیزار میکردند.

اینکه نوشتم در کتاب‌های امروزی آن شیوه را به غلط چاپ کرده‌اند بدان سبب است که آنها برای حرف‌های (ع غ ه) بازهم تنها و اول و وسط و آخر قائل شده‌اند در صورتیکه این حرف‌ها را هم میتوان با همان شیوه به کودکان آموخت. مرحوم دکتر هوشیار که روانش شادباد شیوه‌ی ما را پسندیده و اصلاحی در آن کرده بود من بسیار او را ستودم متأسفانه هنگامی با آن مرحوم آشنا شدم که به کارهای دیگر مشغول بودم و کسی هم چنانکه سزا است به گفته‌ها و توصیه‌های آن مرحوم توجه نمیکرد تا شیوه را به کمال اجرا کنند و استثنایی برای آن قائل نشوند شاد روان دکتر هوشیار حرف‌هایی را که چند شکل به شیوه‌ی قدیم پیدا میکردند به روش خاصی زیرهم می‌نوشت و با خطی آنها را به دو شکل میکرد بدین‌سان:

قسمت راست خط کوچک آن حرف بود در میان حرف‌ها ط و ظ هم مانند حرف‌های منفصل يك شکل دارد و تنها (ی) کوچک را به کودکان جداگانه آموخت و گوشزد کرد که آنها مانند (ب) کوچک است با این اختلاف که دو نقطه در زیر دارد با شیوه‌ی مذکور (ع) و غین هنگامیکه به دو نیم شود کوچک آن چنین است: (ع) و ما میتوانیم همین شکل را هم در اول (علمی) هم در وسط (ب عدد) هم در آخر (سمع) بنویسیم منتها هنگامی که به حرف ماقبل خود وصل میشود باید داخل آن را پر کنیم (بعد).

شکل ه نیمه هم در اول و وسط و آخر نوشته می‌شود مختصر توضیح‌هایی باید به کودک گوشزد کرد خلاصه در يك شیوه‌ی منطقی استثنای فراوان بازهم بقیه در صفحه ۶۹

خاطره های فرهنگی

بقیه در صفحه ۶۵

مایه‌ی سرگینچی کودک میشود.

این موضوع یعنی تغییر دادن شکهای گوناگون حرف‌ها به دو شکل بجز حرف‌های منفصل و ط و ظ در سال ۱۳۱۲ بود و در همان روزها نگارنده مقاله‌ای در روزنامه‌ی آزادی‌مشهد در این باره نوشتم و بعدها مرحوم شهاب فردوسی تألیفی در این خصوص فراهم آورد و شرحی به وزارت معارف آن زمان نوشت و تألیف خود را با پیشنهادهایی در باره اینکه این شیوه در همه‌ی آموزشگاههای ایران تعمیم یابد تقدیم آن وزارتخانه کرد اما با وضع بوروکراسی اداری که در آن دوران در ادارات فرمانروا بود سخن وی به جایی نرسید و با اینکه به تن خویش سفری هم به تهران کرد نتیجه نگرفت و آنهایی که «حق تعلیف!» کتاب ابتدایی را به خود منحصر کرده بودند ریشه دارتر و قوی‌تر بودند که شهاب بتواند تحولی در امر پدید آورد اما در مشهد چون ریاست بازرسی فنی برعهده‌ی مرحوم شهاب بود و نگارنده هم معاون ایشان بودم توانستیم کلاسهایی برای تعلیم آن شیوه به آموزگاران ایجاد کنیم و آن شیوه را در سراسر آموزشگاهها تعمیم دهیم پس از مدت‌ها در سال ۱۳۱۶ مرحوم کاظم زاده‌ی ایرانشهر که جلد اول راه‌نورا انتشار نداده و از جلد دوم شروع به این تألیف سودمند کرده بود مقاله‌ای در مجله‌ی تعلیم و تربیت در باره‌ی این شیوه که بدان دست یافته بود منتشر کرد و نوشت من هنگامی که راه نو را تألیف می‌کردم به وضع معارف ایران از لحاظ کیفی اعتقاد نداشتم و تصور می‌کردم با هدفها و روشهایی که در معارف هست با سواد کردن مردم جنایتی خواهد بود اما اکنون که وضع معارف تغییر کرده و تحولاتی در آن پدید آمده است شیوه‌ی تعلیم الفبا را که جلد اول راه نو بوده در این مقاله شرح می‌دهم و سپس همین شیوه‌ای را که اکنون متد اول است و توضیح دادم که نگارنده هم با تفاق مرحوم شهاب بدان پی بردیم با توضیحهایی سودمند نوشت و یاد آور شد که من در آلمان بزرگی سال و خردسالان بسیاری را در ظرف سه ماه با سواد کرده‌ام. در این روزگار که ایران در امر به پیکار با بیسوادی پیشرو همه‌ی ملت‌های جهان شده است یاد آوری این خاطره‌ها از نظر تاریخ آموزش الفبا و تلاشهایی که در گوشه و کنار برای تسهیل آموزش آن می‌شده است شاید خالی از سود نباشد.